

نگاهی گذرا به ظهور انواع دانش و ادب در ایران در پرتو قرآن

محمدحسین بیات*

چکیده

در این مقاله کوشش به عمل آمده تا در کوتاه سخن، طی سه بند، نشان داده شود که با ظهور اسلام، دانشمندان بسیاری در سایه علوم قرآن پدید آمدند و آثار گران‌بهایی در دانش‌های گوناگون از خود به یادگار گذاشتند؛ و انواع ادبیات ایران بویژه ادبیات شعری مانند ادب حماسی، آرمانی، عرفانی، تعلیمی، و غنایی تحت تأثیر قرآن و احادیث به وجود آمدند. لیکن بعد از مشروطیت، ادبیات ایران تحت تأثیر تفکرات مغرب زمین از محتوای قرآنی دور شد.

کلید واژه: قرآن، احادیث، ادب، ادبیات، دانش، اسلام و مسلمان.

در این مقاله به اختصار، دورنمایی از ظهور و پیدایش انواع دانش و ادب در ایران تحت تأثیر قرآن و احادیث، به بیان آمده است. فی‌الجمله، این جستار در سه بند تنظیم گردید:

الف) - ظهور انواع دانش در ایران تحت تأثیر معارف قرآن و احادیث.

ب) - ظهور و پیدایش انواع ادب در ایران تحت تأثیر قرآن و احادیث.

ج) - نگاهی کوتاه به برگشت ادبی در ایران.

اما بند «الف» مقاله، خود در سه بخش بررسی شده است: ۱- تمدن و دانشوری ایرانیان پیشتر از ظهور اسلام. شایان ذکر است که هوش و دانشوری ایرانیان به اعتراف قاطبه جامعه‌شناسان و دیرینه‌شناسان، پیش از ظهور قرآن و اسلام؛ سرآمد همه جهانیان بوده است. که به دو دوره پیشا تاریخ و پسا تاریخ بخش می‌گردد.

یافته‌های باستان‌شناسان نشان می‌دهد که وقتی بیشترین بخش‌های قاره اروپا زیر توده‌های یخ فرو رفته بود، نجد ایران هوای معتدلی داشت. پژوهشگران بر آنند که انسان‌های عهد حجر در اطراف کویر نمک می‌زیسته‌اند. بدین جهت نخستین قرارگاه‌های بشری که تاکنون شناخته آمده، در سلیک

کاشان، قم، ری، و دامغان بوده است. فی‌الجمله، آگاهی و دانش ایرانی از دوران‌های پالئولیتیک (۲۵ تا ۱۰ هزار سال پیش از میلاد) از روی نقوش روی سنگ‌ها، ظروف سفالین، استخوان‌ها و ... مشخص است. در اوستا، نام شانزده کشور در ارتباط با انتشار قوم آریا پس از ورودشان به نجد ایران، آمده است که ایران نخستین آنهاست. بدین جهت، به باور محققان این کشور خط سیر قوم آریا را نشان می‌دهد. واژه آریا که در فارسی باستان و سنسکریت، اری و ایری، است؛ به معنی آزاده است. این واژه در اوستا برای آریاهای ایران و هند به کار رفته است.

فردوسی در شاهنامه، به همین جهت ایرانیان را آزاده نامید و گفت:

سیاوش منم نر پری زادگان
از ایرانم از شهر آزادگان

اعراب نیز به همین سبب، ایرانیان را بنوالأحرار می‌خواندند.

دو مزیل خاورشناس نامدار در باب هوش و آگاهی ایرانیان باستان گفت: بزرگ داشت نور و روشنایی در میان آریاهای ایران دلیل برتری آنان نسبت به سایر اقوام و ملل جهان است.^۱ اما دانش و آگاهی ایرانیان در دوران تاریخ مدرن از سال ۶۷۵ پیش از میلاد - از زمان چاش پش - در نوشته‌های نامه‌های باستان متجلی شده است. مثلاً در تورات بارها از تمدن و هوش برتر ایرانیان سخن به میان آمده است. در بخشی از این کتاب چنین می‌خوانیم: «و در سال نهم هوشع پادشاه آشور سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را صلح و خابور و در شهر مادیان سکونت ...^۲» و در بخشی دیگر گوید: «قانون مادیان و فارسیان این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود ... بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قوم‌ها و امت‌ها و زبان‌هایی که در جهان ساکن بودند نوشت که از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالک من، مردمان از خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حی و تا ابدالآباد قیوم است و ملکوت او بی‌زوال و سلطنت او غیر متناهی است ... پس این دانیال در سلطنت داریوش و کورش فارسی فیروز می‌بود.^۳»

در تورات، بارها به فرهنگ و تمدن ایران زمان کورش اشارت رفته و کورش را نجات بخش

۱. تمدن و فرهنگ ایران از شاه حسینی ناصرالدین ص ۲۱ تا ۳۰.

۲. تورات، کتاب دوم پادشاهان، ص ۶۰۵.

۳. همان، کتاب دانیال باب ششم، ص ۱۲۹۸.

مسیح موعود قوم یهود نامیده است. هروقت مورخ نامدار یونان باستان بارها تمدن ایرانیان آن زمان را ستود و گفت: «مادها، مجالس و مجامع عامه داشتند نظیر آنچه در اوستا از آن به هنجمن (انجمن) یاد می‌شود.»^۱

بدیهی است تمدن و آگاهی ایرانیان با ظهور کورش بزرگ و پیروزی نهایی وی بر ازدهاک به سال ۵۵۹ پیش از میلاد، آشکارتر در تاریخ آمده است. وسعت ایران آن روزگاران از بین‌النهرین تا مصر بود که شامل آسیای صغیر، جزایر یونان و همه شامات می‌شد. دانش و هنر جهان آن روز از آن ایرانیان بود.

هوش و ذوق ایرانیان را در نامه باستان ایران یعنی اوستا به ویژه بخش گات‌ها، به روشنی توان دید. خود کتاب اوستا، که از جنبه‌های اخلاقی و ادبی والایی برخوردار است، دلیل آشکار بر هوش و نبوغ و فرهیختگی ایرانی است.

طبق نظر اکثر خاورشناسان مانند دولاندن و غیره، زردشت در سده هفتم پیش از میلاد ظهور کرد و آیین مترقی مزدا پرستی را که همان یکتا پرستی است، بنیاد نهاد. این آیین مقدس از زمان حکومت مقتدر کورش بزرگ به سال ۵۳۸ پیش از میلاد تا سقوط آخرین شاه ساسانی به سال ۶۵۱ بعد از میلاد به مدت ۱۱۸۹ سال، دین رسمی ایرانیان بود. پس ایرانیان در زمان ظهور قرآن وارثان فرهنگی ژرف از دوران باستان بودند. بدین جهت در سده‌های نخست هجری، کتاب‌های بسیاری از زبان پهلوی به زبان عربی برگردانده شد. مانند خدای نامه، بلوهر و بوداسف، کتاب الصور، آیین نامه، داستان بهرام چوبین، عهد کسری به پسرش هرمز، کتاب مزدک، کتاب التاج، سیرت اردشیر و ده‌ها کتاب دیگر که از ذکرشان معذوریم. با این که فردوسی حکیم کوشید تا همه میراث باستان را در شاهنامه منعکس کند، از ذکر بسیاری از داستان‌های ادبی غافل ماند. این ندیم در کتاب الفهرست، تنها از مانی دانشمند ایرانی، هفت کتاب و هفتاد رساله نام برده که بسیاری از آنها به عربی گردانده شده است.^۲

۱. تمدن و فرهنگ ایران، ص ۳۴.

۲. تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۱، ص ۱۰۸ تا ۱۱۴، نشر امیرکبیر، تاریخ جهانی دولاندن، ج ۱، ص ۵۲.

۲- قرآن و حدیث، سرچشمه علوم اسلامی بل تأثیر گذار در جمیع علوم بشری است.

توان گفت که قرآن مجید، آبخور معارفی است که همه فرهیختگان و دانایان منصف جهان را شیفته خود ساخته است. پیش از ورود به بیان مطلب، شایان ذکر است که نباید فرهنگ و معارف اعراب را با معارف قرآن خلط کرد.

چون به قول خاورشناسان، تمدن اعراب پیش از ظهور قرآن بسیار منحنط بوده و به هیچ روی قابل مقایسه با فرهنگ ایران پیش از اسلام نیست. گوستاولوبون فرانسوی در این باب چنین گوید:

« بیشتر مورخان را باور آنست که اعراب پیش از اسلام تاریخ روشن و مدون نداشتند. چون از مشتی قبایل بیابان گرد و صحرانشین تشکیل شده بودند که انسان‌های نام و نشان داری نبودند. به گفته مسیورنان، جزیره العرب در سده‌های نخستین میلادی دوران بربریت و پیش از تاریخ خود را می‌گذرانیده و نام آوری آنان بعد از سده ششم میلادی با ظهور قرآن و اسلام به عمل آمد^۱» با توجه بدین نکته، ایرانیان فرزانه چون فرزانه توس: میان تمدن اعراب و تعلیمات قرآن و احادیث فرق گذاشت. وی با آن که با اعراب تاختن گرفت و گفت:

عرب را به جایی رسیده است کار	ز شیر شتر خوردن و سوسمار
تفو بر تو ای چرخ گردون تفو	که ملک کیانی کند آرزو
ستاینده خاک پای وصی	لیکن در برابر حضرت محمد (ص) و خاندان عصمت و طهارت سر تعظیم فرود آورد و گفت:
چنان دان که خاک پی حیدرم	منم بنده اهل بیت نبی
به نزد نبی و علی گیر جای ^۲	براین زادم و هم بر این بگذرم
	اگر خلد خواهی به دیگر سرای

اما در باب عظمت معارف و فرهنگ متری و پیشرفته قرآن، همین بس که ده‌ها تن از محققان مسلمان و غیر مسلمان همچون گوستاولوبون، کارلایل و جان دیون پورت انگلیسی، جرجی زیدان لبنانی و ... در برابر آن تعظیم کردند و آموزه‌های والای آن را ستودند. که متأسفانه در این مقاله

۱. تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون، ترجمه هاشم حسینی ص ۸۲

۲. شاهنامه، ج ۱، به اهتمام دبیرسیاقی.

کوتاه جای ورود تفصیلی بدان نیست.

کوتاه سخن آن که با گفته خود قرآن مجید، معارف قرآنی جامع جمیع خواسته‌های ابدی بشری است: لارطب و لا یابس الآ فی کتاب مبین یعنی هیچ تر و خشکی نیست جز آن که در این کتاب بیان شده است (انعام / ۵۹). علامه جعفری در این باب گفت: «فرهنگ و معارفی که اسلام بنا نهاد حیات هدف داری است که ابعاد زیبایی جویی و علم و آرمان خواهی انسان‌ها را به شدت به فعالیت رسانده و همه عناصر فرهنگی را متشکل ساخته است. این فرهنگ و معارف، در جمیع علوم بشری نفوذ کرد و سبب پیدایش بسیاری از علوم شد. مانند علوم ادبی، ریاضی، پزشکی و ... بدیهی است که ریشه این همه معارف بشری قرآن مجید است. قرآن چنان تأثیر ژرف و شگرفی در روحیه مسلمانان گذاشت که در اندک زمان، جوامع اسلامی را به مراکز علم و دانش و ادب مبدل ساخت»^۱

۳- گرایش ایرانیان به معارف قرآن

با توجه به این که قرآن سرچشمه جمیع علوم و معارف مسلمانان و تأثیرگذار در فرهن و تمدن بشری است - چنان که در بخش پیشین اشارت رفت - ، بدیهی است که ایرانیان با آن سابقه دیرینه فرهنگی و برخورداری از نبوغ و هوش خدادادی، بایستی زودتر و ژرف‌تر از سایر ملل، به علوم و معارف قرآن روی آوردند. بدین جهت در بخش‌های گونه‌گون علوم و معارف انسانی، تحت تأثیر قرآن واقع شدند و از آن الهام گرفتند. ما ذیلاً به برخی از موارد آن ، در این جستار اشارت می‌کنیم. این مطلب خود، تحت دو عنوان طرح می‌گردد:

الف) - علوم غیر ادبی همچون علوم حدیث، تفسیر، فقه ، کلام، عرفان، فلسفه و ... شایان ذکر آن که این‌گونه دانش‌ها با آن که جزء علوم ادبی نیستند لیکن بی‌ارتباط با ادبیات نیز نیستند.

فی‌الجمله، ایرانیان در اندک زمان، به گواهی تاریخ و طبق مدارک موجود در همه این‌گونه علوم به مقام مرجعیت و امامت دست یافتند که استاد جمیع ملل اسلامی شدند تا آن جا که در همه علوم و معارف قرآنی نسبت به اعراب نیز جنبه پیشوایی یافتند که خود تازیان از ایشان می‌آموختند. گویند:

هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی در اواخر سده اول هجری، روزی که در کوفه از یکی از علمای دربار خود پرسید: عالمان دینی را که مقام پیشوایی در فقه دارند می‌شناسی؟ پاسخ داد: آری هشام پرسید: اکنون فقیه یمن، یمامه، شام، جزیر، بصره، خراسان و مکه کیست؟ وی پاسخ داد جز فقیه مکه همه ایرانی هستند. هشام بسیار ناراحت شد و گفت: اگر این یکی نیز ایرانی می‌بود قالب تهی می‌کردم.^۱ این گونه قصه‌ها گویای آنست که فرهنگ و معارف اسلامی با چه سرعتی در جان ایرانی رسوخ ژرفی کرده است. اینک ذیلاً به طور اختصار برخی از عالمان معارف اسلامی را معرفی می‌کنیم:

محمد بن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ هـ.)، که در علم تفسیر و تاریخ جنبه پیشوایی و لقب

امام دارد. همچنین چهار تن از قراء هفتگانه قرآن به نام‌های عاصم، نافع، ابن کثیر و علی کسایی، ایرانی هستند. همه ائمه حدیث چه در مذهب شیعه چه سنی، ایرانی هستند. حدیث شناسان و گردآورندگان احادیث شیعه از سده سوم تا سده دوازدهم، شش تن ایرانی بودند - جز یک تن که او نیز در ایران بالنده شده - نام‌های همه آنان محمد بود که به سه محمد اول و سه محمد آخر معروف شدند (المحمدون الاول و المحمدون الآخر). آنان به قرار زیر هستند: محمد بن یعقوب کلینی (متوفی ۳۲۹ هـ) گردآورنده کتاب کافی؛ محمد بن علی بابویه (متوفی ۳۸۱ هـ) گردآورنده دو کتاب تهذیب و استبصار؛ محمد بن حسن توسی (متوفی ۴۶۰ هـ) گردآورنده من لا یحضره الفیه؛ محمد تقی مجلسی (متوفی ۱۱۱۱ هـ) گردآورنده کتاب عظیم بحارالانوار؛ محمد بن مرتضی ملقب به ملامحسن فیض (متوفی ۱۱۹۱ هـ) گردآورنده کتاب وافی؛ و سرانجام محمد بن حسن حرّ عاملی (متوفی ۱۱۰۴ هـ) گردآورنده وسائل الشیعه. وی اصالتاً از جبل عامل لبنان بود لیکن در مشهد امام هشتم بالنده شد و رشد علمی کرد و در همان سامان نیز به خاک سپرده شد.

همچنین همه حدیث شناسان نام‌آور اهل سنت که امام و پیشوا هستند، ایرانی بودند که به قرار زیرند: محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۷ هـ)؛ مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی ۲۶۱ هـ)؛ سلیمان بن اشعث سجستانی (متوفی ۲۷۵ هـ)؛ محمد بن عیسی ترمذی (متوفی ۲۷۹ هـ)؛ احمد بن علی نسائی و محمد بن یزید قزوینی معروف به ابن ماجه (متوفی ۲۷۳ هـ). اینان صاحبان صحاح ششگانه کتب

حدیث هستند که تا امروزه مورد استفاده و مراجعه همه فقهای اهل سنت است. در علم فقه نیز داستان از همین قرار است که فقیهان نامدار عالم اسلام از قرون نخستین هجری تاکنون ایرانی بودند. در فقه شیعه مانند: علی بن حسین بابویه قمی؛ محمد بن علی بابویه؛ حسین بن سعید اهوازی؛ محمد بن حسن توسی؛ حمزه بن عبدالعزیز دیلمی و ... و در قرون اخیر فقیهان بزرگی همچون شیخ یوسف بحرانی؛ شیخ مرتضی انصاری؛ آخوند خراسانی؛ سید کاظم یزدی؛ میرزا حسین نائینی؛ شیخ عبدالکریم حائری و غیره که مفاخر عالم اسلامند.

در فقه اهل سنت نیز همه بزرگان فقه ایرانی هستند که در رأس آنها، ابوحنیفه نعمان بن ثابت (متوفا ۱۵۰ هـ) که اصالتاً از ایران بود. وی امام اعظم و استاد اول فقه در عالم اهل سنت است که همه فقیهان بعد از او نسبت به وی جنبه شاگردی دارند.

در دانش کلام و فلسفه و عرفان نیز ایرانیان پیشتاز بودند. مانند: ابوریحان بیرونی؛ ابونصر فارابی؛ ابوعلی حسین بن سینا که وی در تمام علوم بشری آن روز سرآمد بود و در جهان بشری بی نظیر بود؛ محمد بن حسن توسی؛ امام فخر رازی؛ خواجه نصیر توسی؛ بایزید بسطامی؛ حلاج بیضاوی؛ جنید نهبوندی؛ خواجه عبدالله هروی؛ ابوالقاسم قشیری؛ علی بن عثمان هجویری^۱ و ... بدیهی است که این مقاله کوتاه جای پرداختن بدانها نیست.

ب) - علوم ادبی تحت تأثیر قرآن

پس از ظهور قرآن، ایرانیان تحت تأثیر آموزه‌های آن در جمیع علوم اعم ادبی از عربی و فارسی در عالم اسلام به رتبه عالی دست یافتند. مثلاً در صر و نحو عربی، ابوبشر بن عمرو بیضاوی معروف به سیبویه (متوفا ۱۸۰ هـ) کتابی تحت عنوان «الکتاب» به رشته تحریر کشید که از آن زمان تاکنون، این کتاب یکی از مراجع برجسته در فن نحو و صرف عربی برای عرب و عجم قرار گرفت.

این کتاب در نحو عربی چونان مجسطی بطلمیوس در هیئت و منطق ارسطو در علم منطق است. بعد از سیبویه نیز افراد نامداری در این دانش ظهور کردند مانند: اخفش خوارزمی (متوفا ۲۱۵ هـ)؛

علی بن حمزه کسایی؛ فراه؛ محمد بن قاسم انباری (متوفای ۳۱۰ هـ) و ابوعلی فارسی (متوفای ۳۷۷ هـ) خود اعراب در این باب گفتند: فتح النحو بفارس و ختم بفارس یعنی نحو عربی در ایران آغاز شد و در این ایران نیز پایان یافت. مقصود ظهور سیبویه و ابوعلی فارسی است.

در علوم بلاغی نیز داستان از همین قرار است. در این فن کسی چون عبدالقاهر جرجانی (متوفای ۴۱ هـ) در میان اعراب پدید نیامد. وی کتاب‌های اسرارالبلاغه و دلائل الأعجاز در علوم معانی و بیان، نگاشت که هر دو مستقیم تحت تأثیر قرآن مجید بود؛ همچنین خلیل بن احمد فراهیدی پایه‌گذار علم عروض (متوفای ۱۷۰ هـ)؛ ابونصر احمد فراهی (متوفای ۶۱۸ هـ) صاحب کتاب نصاب الصبیان که سرآمد علوم عربی از جمله عروض و قافیه بود، ابویوسف خوارزمی (متوفای ۶۲۶ هـ) صاحب کتاب مفتاح العلوم که وی سرآمد ادبای عالم اسلام بود. کتاب وی در فنون گونه‌گون اسلامی است که شامل علوم ادبی مانند معانی و بیان و بدیع نیز می‌شود. دهها تن از دانشمندان فارسی و عرب این کتاب را تلخیص یا شرح کردند. از جمله محمد بن عبدالرحمان قزوینی معروف به خطیب قزوینی (متوفای ۷۳۹ هـ)، این کتاب را خلاصه کرد و تلخیص المفتاح نامید و پس از وی سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (متوفای ۷۹۲ هـ) دو شرح مختصر و مطول بر آن نگاشت که سالها در حوزه‌های علمی شیعه و سنی بعنوان کتاب درسی تدریس می‌شد که هنوز نیز ادامه دارد. افراد بسیاری کتاب تلخیص را به نظم کشیدند مانند: جلال‌الدین سیوطی، طاهر بن حسن و غیره^۱.

ب: ظهور انواع ادبیات شعر در ایران تحت تأثیر قرآن، این بند خود در دو بخش مورد بحث قرار می‌گیرد: ۱- معنی ادب و ادبیات - در باب معنی و پیدایش کلمه ادب، در دایره المعارف اسلامی چنین آمده است: «ادب، کلمه‌ای متداول در فرهنگ اسلامی است که ریشه روشنی برای آن دانسته نیست. ظاهراً در شعر جاهلی به کار نرفته اما در شعر مخضرمی و احادیث نبوی بارها به کار رفته است. نخست، معنایی محدود داشت لیکن در سده ۲ ق، در تحولی سریع بر اخلاق و خاصه اخلاق عملی اطلاق شد. در سده دوم ق، دایره معنایی آن گسترش شگفتی یافت. به اخلاق، رفتار اجتماعی، رفتار

فردی، فرهیختگی، زبان دانی، سخنوری و شعرشناسی اطلاق گردید. آن گاه بر مجموعه دانش‌هایی که مردم فرهنگی را شایسته است اطلاق شد. این کلمه در احادیث نبوی بارها آمده است. در بحارالانوار، تنها در ترکیب «ادبی» نه بار و در میان احادیث اهل سنت فعل تأدیب در یازده حدیث و کلمه «ادب» در شش حدیث مذکور است. پیداست که تأدیب عبارت از پرورش اخلاق و آموزش آیین‌ها و سنت‌های پسندیده عرب و احتمالاً برخی شیوه‌های تازه‌ای بود که اسلام عرضه کرد. مانند تأدیب رعیت، فرزند، کنیز و ... فی‌الجمله، کلمه «الادب» و مشتقات آن دو معنی اساسی دارند: ۱- شگفت، هرچیز شگفت؛ ۲- دعوت به مهمانی. بدین جهت مشتقات «مأذبه، مأذبه و أدبه» همه به معنی چیزی است که برای مهمان تدارک می‌بینند...^۱ .

فرید وجدی در دایره‌المعارف خود در این باب چنین می‌گوید: «آدب: مهمانی دادن، ادبه المعلم: ادب آموخت و تربیت کرد. علم ادب، طبق گفته ابن خلدون، ادب عبارتست از آگاهی یافتن به سخن منظوم و منثور و دانش‌هایی که در ارتباط با آنهاست مانند: علم اللغه، نحو و صرف، علوم بلاغی، انساب، تاریخ و مانند آنها. لیکن به قول مشهور علوم ادبی، شامل دوازده دانش به قرار زیر است: علم‌اللغه، شعر، نثر، عروض، قافیه، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع، اشتقاق و خط^۲».

دکتر معین و دهخدا، اصل کلمه «ادب» را معرب از فارسی دانسته‌اند. در لغت‌نامه دهخدا چنین آمد: «ادب، معرب از فارسی: پرهیخت، دانش، هنر، آزر، شگفتی، پاس، خواندن به ضیافت. علم ادب علمی است که بدان خود را از خلل در کلام نگاه دارند و آن دوازده قسم است که شاعری آنها را به نظم آورده است:

نحو و صرف عروض بعده لغه

ثم اشتقاق و قرص الشعر انشاء

كذا المعانی البیان، الخط قافیه

تاریخ، هذا لعلم العرب احصاء^۳

با توجه به گفته‌های مذکور، ادب و ادبیات شامل اخلاق و آموزه‌های نیک بشری است که

بی‌تردید، قرآن مجید پرچمدار آنست. بدین جهت مولانا در مثنوی معنوی فرمود:

۱. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷ ص ۲۹، انتشارات مرکز دایره‌المعارف اسلامی.

۲. دایره‌المعارف قرن بیستم، فرید وجدی، ج ۱، ص ۱۰۷، چاپ بیروت، دارالمعرفه.

۳. لغت نامه دهخدا.

از خـدا جـویم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب
و سعدی گفت:

اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
همچنین گفته شد که ادب اعم از شعر و نثر است که هر دو نوع آن در ادب فارسی بعد از
اسلام، به یقین متأثر از قرآن است. لیکن با توجه به محدودیت مقاله انواع ادبیات شعری از حیث محتوا
مورد بررسی قرار می‌گیرد. مانند شعر حماسی، عرفانی، تعلیمی، آرمانی و غنایی. اما بررسی قالب‌های
شعری مانند مثنوی قطعه، قصیده، غزل، رباعی، دو بیتی و ... در این جستار مورد بحث قرار نمی‌گیرد.

شعر حماسی

ادب حماسی (Epic literature)، بی‌تردید نخستین نوع ادبیات در ایران است که در قالب
مثنوی ظهور کرده است. چه این گونه شعر، حالت هشدار به یک ملت است.

در تعریف حماسه چنین آمده است: حماسه عبارت است از تاریخ تخیلی گذشته یک ملت و
شعر حماسی، به نوعی شعر داستانی با زمینهٔ قهرمانی و صبغهٔ قومی و ملی گفته می‌شود که حوادث
بیرون از حد و عادت در آن جریان دارد.^۱

شعر حماسی، به طور کلی جنبهٔ آفاقی دارد؛ چه در این گونه شعر، هنرمند هیچ‌گاه از «من»
شخصی سخن نگوید. بلکه شاعر در شعر حماسی، فرهنگ و تمدن یک ملت را با همهٔ عادات و اخلاق
آن به تصور می‌کشد. بگونه‌ای که حتی تأثیر قوای طبیعی یا غیرطبیعی در تکوین آن فرهنگ و تمدن
پیداست.

شایان ذکر آن که همهٔ ملت‌ها، ادب حماسی ندارند. مثلاً قوم عرب با همهٔ سابقهٔ ادبی که
دارند؛ شعر حماسی ندارند. چون بدان سان که پیشتر نیز اشارت رفت، از فرهنگ دیرینه برخوردار نبودند تا
ظرفیت پیدایش حماسه داشته باشند. بدین جهت در ادبیات تازی، حماسه به شعری گفته می‌شود که
ناشی از خشم و خروش «من» شخصی باشد؛ که افتخارات قبیله و قوم خود را به تصویر می‌کشد. - مثل

شعر شنفرا، ابوتام و ... - البته، معنای لغوی حماسه نیز همان خشم و جنگ است که تازیان آن را در همان معنی به کار برده‌اند. اصطلاح حماسه، در زبان فارسی نیز در پنجاه شصت سال اخیر پدید آمد. چه کسی پیش از جشن هزاره فردوسی، به شاهنامه حماسه اطلاق نمی‌کرد. این نام با توجه به اصطلاح (Epic) مغرب زمین^۱ پیدا شد.

شایان ذکر آنکه، امروزه در کاربرد حماسه نوعی افراط در کار است که به هر منظومه جنگی و حتی به هر کار بزرگ مانند جنگ ویتنام، فلسطین و ... حماسه گویند در حالی که شرایط حماسه در آنها موجود نیست. تنها چیزی را که حقیقتاً می‌توان حماسه نامید، همانا شاهنامه فردوسی و تا حدودی آرش کمان‌گیر سیاوش کسرایی است.^۲ فی‌الجمله، شعر حماسی را ویژگی‌هایی است که ذیلاً به طور اختصار بدانها اشارت می‌رود:

ویژگی نخست حماسه، جنبه داستانی بودن آن است (Mythology) که داستان اصل است و چیزهایی دیگر مانند مجموعه‌ای از اوصاف، خطبه‌ها و سایر تصاویر، جنبه فرعی دارند.

دومین ویژگی حماسه، زمینه قهرمانی آنست. شاعر حماسی، شخص یا اشخاصی را باید به تصویر بکشد که هم از لحاظ نیروهای مادی هم از جهت نیروهای معنوی و برجسته باشد. قهرمان یا قهرمانان، در همه‌ی شئون زندگی استثنایی باشند حتی خوردن، نوشیدن، ازدواج کردن، پدر و فرزند داشتن و ...

سومین ویژگی شعر حماسی، زمینه ملی آنست. و آن عبارتست از خصایص اخلاقی، نظامات اجتماعی، عقاید و باور داشت‌های فکری مذهبی، زندگی سیاسی و ...

شاهنامه فردوسی، تصویری است که از جامعه‌ی مردم مسلمان ایران، بدان سان که ایلیاد، تابلویی از جامعه‌ی یونان آن روزگاران است.

چهارمین ویژگی شعر حماسی، خرق عادات و تصویر گری کارهای شگفت و غیر مادی است که با منطوق و تجربه علمی همسازی ندارد. بدیهی است که شاعر، باورهای دینی و ماورای طبیعی خود را

۱. همان.

۲. همان.

به عنوان عامل روی دادهای غیر عادی به کار می‌گیرد. بدین جهت در همه حماسه‌ها، باورهای دینی شاعر تبلور یافته است. اگر در شاهنامه‌ی حکیم توس، دقت کنیم؛ تفکر اسلامی وی سرچشمه همه کارهای غیر عادی قرار گرفته است.

فی‌الجمله، توجیه کارهای خارق‌العاده. طبق باورهای مذهبی ملت‌ها متغیر باشد. مثلاً اقوام بت‌پرست و خداپرست، همچنین مسلمانان با مسیحیان، توجیه واحدی ندارند. با توجه بدین نکته است که شاتوبریان در نبوغ مسیحیت گفت؛ تمدن مسیحی شعری می‌پذیرد که با صیغه‌ی مسیحیت باشد.^۱ اینک تأثیر اسلام را در شاهنامه‌ی حکیم توس ذیلاً با سیری کوتاه در این شاه اثر حماسی؛ به نمایش می‌گذاریم.

فردوسی، در آغازین بیت شاهنامه، باور دینی و مذهبی خود را بیان داشت و گفت :

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

این بیت، خود برهانی قوی در اثبات وجود خداوندی است که قرآن مجید معرفی کرد. نمونه کامل توصیف خدا در اسلام، بیان موجز و کوتاه سوره‌ی اخلاص است که خداوند را، احد و بی‌مثل (لم یکن له کفواً احد)، معرفی فرمود. در عرفان اسلامی به اثبات رسید که احد، برتر از واحد است. چه واحد، خود جلوه‌ای از احد باشد. احد، از سنخ واحد عددی نباشد چه واحد عددی خود جزء اعراض است (کمّ منفصل) و خداوند که خالق همه چیز است برتر از عرض و جوهر باشد.

سخن فردوسی، همان برهان است که سنت آنسلم^۲، در سده یازده میلادی (سده‌ی پنجم هجری)؛ در اثبات خدا اقامه کرد و آن را برهان وجودی نامید. خلاصه‌ی آن چنین است: همه کس در ذهن خود تصویری از ذاتی که چیزی برتر از آن نباشد دارد. چنین ذاتی بی‌تردید وجود دارد و گر نه به خلف منجر شود، پس به یقین ذاتی که در ذهن برترین است تحقق عینی دارد و آن خداست.^۳

آن‌گاه، حکیم فردوسی، در بیت چهارم گفت:

ز نام و نشان و گمان برتر است نگارنده‌ی بر شده گوهر است

۱. همان.

۲. Saint Anselme.

۳. سیر حکمت در اروپا، ص ۱۱۲.

این بیت ضمن فلسفی بودن و نفی ماهیت از واجب‌الوجود که همهٔ فلاسفهٔ اسلام بدان باور دارند، به حدیث زیر تلمیح دارد: کلّ ما میزّ تموه باوها مکم فی أدقّ معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم یعنی هرچه را در ذهن خود با دقیق‌ترین معنی، تشخیص دهید، آفریده‌ای است همانند شما و سرچشمهٔ آن ذهن‌تان است.^۱ شیخ عطار در منطق‌الطیبر نیز با توجه به همین حدیث گفت:

قسم خلق از وی خیالی بیش نیست وز خبر دادن محالی بیش نیست
و سعدی فرمود:

ای خارج از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هرچه خوانده‌ایم و شنیدیم و گفته‌ایم
حکیم توس، در بیت پنجم شاهنامه گفت:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

این بیت به گرایش ویژهٔ اسلامی شاعر نظر دارد که مسئلهٔ رؤیت خداوند با چشم است. این بحث، یکی از بحث‌های بسیار پر سرو صدای فرقه‌های گونه‌گون اسلامی است. معتزله و شیعه منکر رؤیت هستند لیکن اشاعره و ما تریدیه و کرامیه، به حق تعالی باور داشتند. از این بیت و ابیات بسیاری شبیه آن، شیعی بودن فردوسی فهمیده می‌شود.

شاعر حماسی ما، در بیت شصت و ششم به بیان حقیقت آدمی پرداخت و گفت: مقام خود را بشناس که برترین گوهر دریای عالم وجودی:

نخستین فطرت پسین شمار توئی خویشان را به بازی مدار

این بیت نیز اشارت دارد به سخن قطب‌العارفین حضرت علی که فرمود: آنزعم آنک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر. یعنی پنداشتی موجود حقیری به جهان در تو خلاصه شده.^۲

فردوسی، از بیت هفتاد و یک تا بیت صد، با فصاحت تمام به وصف پیامبر و چهار یار پرداخت که در وصف علی و اهل بیت پیامبر لحنی دیگر دارد که جهت مراعات اختصار، بدان‌ها نپرداختیم. شاعر نامدار ایران اسلامی، در همهٔ قهرمان‌های داستان‌ها، خوبی‌ها را در کنار بدی‌ها قرار

۱. احادیث مثنوی از فروزان فر، ص ۱۴۲.

۲. مقدمه شرح قیصری بر فصوص ابن عربی.

دادکه با هم صف‌آرایی کرده به پیکار پرداخته‌اند. در بیان خوبی‌ها، همان اخلاق اسلامی را بیان کرد نه اخلاق ایران باستان را. و در بیان زشتی‌ها، همان اغواهای شیطانی و دنیاخواهی را مطرح کرده که در دین اسلام بدان‌ها اشارت رفته است.

در کوتاه سخن، پهلوان آرمانی شاهنامه، انسان کامل است که جامع شجاعت، عقل، عاطفه، صداقت و میهن‌دوستی است. رستم که گره‌گشای مشکلات است و در همه‌ی کارزارهای سهمگین حضور می‌یابد، گویی همان علی‌بن ابیطالب است که دژ مستحکم خیر را می‌گشاید. رستم در عین دلاور مردی، بسیار پرعاطفه است بدان سان که قهرمانان اسلامی بودند - که در رأس همه‌ی آنها حضرت علی است - رستم دارای عفت و پاک‌دامنی است که وقتی تهمینه بدو اظهار عشق می‌کند، نیم شبان دنبال عاقد می‌فرستد که مرتکب عمل نامشروع نگردد و تا تهمینه، زن و شوی شرعی می‌شوند. وی با آن که بخشنده و مهمان نواز است به هیچ روی خواری نمی‌پذیرد که این معنی در پذیرایی از اسفندیار به روشنی پیداست. وقتی اسفندیار، از وی با خواهش تمام می‌خواهد که دست بسته به حضور گشتاسب شاه برود، رستم می‌خردشد و می‌گوید:

که گفت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند

رستم وقتی درمانده می‌شود، مناجات می‌کند و فقط از خالق هستی کمک می‌جوید نه از کس دیگر و سرانجام امدادهای الهی به سراغش آید. این کار در نبرد با اسفندیار و حتی فرزندش سهراب کاملاً پیداست. رستم از نژاد پاکان و جوان‌مردان است جدش گرشاسب نامدار و پدرش زال زر است که همه آنان متکی به الطاف الهی هستند که این نکته نیز تحت تأثیر آموزه‌های اسلامی است. چه افراد برجسته‌ی تاریخ اسلام از اصلاّب شامخه و ارحام مطهره، پدید آمده‌اند. رستم علی‌وار، پر کار و کم حرف است. در آوردن کبچباد چنین می‌خوانیم :

به نزدیک زال آوریدش به شب به آمد شدن هیچ نگشاد لب

گویی فردوسی تحت تأثیر خطبه نهم نهج‌البلاغه چنین سخنی درباب رستم گفت چه حضرت علی در آن خطبه فرمود: و لَسْنَا نَرُعِدُ حَتَّى نَوَقِعَ یعنی تا عمل نکنیم حرف نمی‌زنیم.

رستم در جنگ‌ها و پیروزی‌ها، مغرور نیست و همیشه خدا را در نظر دارد. وقتی بر سپاه عظیم تورانیان

پیروز می‌شوند چنین می‌گوید:

چنین گف رستم به ایرانیان	که اکنون بیاید گشادان میان
به پیش جهان‌دار پیروزگر	نه کوپال باید نه بند کمر
کنون گر همه پیش یزدان پاک	به غلتیم با درد یک‌یک به خاک
سزوار باشد که او داد زور	بلند اختری بخش کیوان و هور

رستم، شکست دشمن را به جهت بی‌ایمانی معرفی می‌کند نه کم‌بود زور یا ابزار جنگ و ستیز.

در این باب چنین گوید:

به گنج و به انبوه بودند شاد	زمانی ز یزدان نکردند یاد
سپه بود و هم گنج‌آباد بود	سگالش همه کار بیداد بود ^۱

شاهان ایران نیز نموداری از حاکمان عادل اسلامی هستند. چهره فریدون، کیقباد، منوچهر و کیخسرو، نمونه روشن آنهاست. هم شاهان دارای «فر» هستند، هم خود ایران دارای «فر» است. یعنی فرّ کیانی و فرّ ایرانی. پهلوانان - به ویژه جهان پهلوان رستم - از فرّ ایرانی برخوردار است که هیچ‌گاه به انحراف کشیده نشود تا به ابدیت بپیوندد به خلاف شاهان که گاه گرفتار نفس شوند و فرّ الهی از دست دهند. نمونه‌ی بارز این‌گونه شاهان، جمشید، کیکاووس و ... می‌باشد. فردوسی رسماً در باب کیکاووس اعلان کرد:

که کاووس بی فرّ و بی پرّ و پای	نشسته است بر تخت بی‌رهنمای ^۲
--------------------------------	---

بدیهی است که آنچه اشارت رفت چون قطره از دریا بود و ناچار در این باب به همین مقدار بسنده می‌کنیم تا بیش از این به درازا نکشد.

و اما ادب آرمانی (Utopion Literature)

در تقسیمات انواع ادبی، ادب آرمانی و عرفانی را ضمن ادب تعلیمی آورده‌اند لیکن ما به خاطر

۱. اندیشه و هنر فردوسی از دکتر حمیدیان، ص ۱۳۰.

۲. فردوسی و شاهنامه ص ۴۷، از منوچهر مرتضوی.

اهمیت مطلب، آن دو را جداگانه آوردیم. ادب آرمانی یا یوتوپیا که در اروپا به ویژه بعد از رنسانس، به نام «ادبیات آرمان شهر»^۱ مطرح گردید، در اروپا از زمان سقراط و افلاطون مطرح بود. در کتاب جمهور افلاطون، اتوپیا به تصویر کشیده شد. بعد از افلاطون، سنت اگوستین در قرون وسطی کتاب «مدینه خدای» را بدین منظور نگاشت. این کتاب در دوره‌ای که ظلم و فساد و انحطاط اروپا را فراگرفته بود، طغیانی علیه حاکمیت بیدادگر و جاهل قرون وسطی بود. بعد از قرون وسطی و آغاز رنسانس، نخستین کسی که اتوپیا را به معنی امروز مطرح ساخت، تامس مور بود که در سال ۱۵۱۶ میلادی کتاب «یوتوپیا» را نوشت و در آن شهری بنام «آبرکسا»^۲ را به تصویر کشید. البته این نویسنده، زبان طنز، در این کتاب به کار برد. معنای سخن وی آن بود که اتوپیا، هرگز قابل تحقق نیست.

شهریار آبرکسا، شخصی است به نام آدموس که معنای لغوی آن، بی ملت است. خلاصه همه اسامی انتخاب شده، صورت طنز دارد.^۳

بعد از ظهور اسلام، فارابی با توجه به مدینه فاضله افلاطون، کتابی به نام «آراء اهل مدینه فاضله» نگاشت. این کتاب چاشنی فلسفه به همراه دارد و اساس مطالب آن به حقیقت جلوه‌ای از اخلاق قرآن است.

شایان ذکر است که اخوان الصفا، نیز در پی آن بودند که آرمان شهر اسلامی را پایه‌ریزی کنند. آرمان شهر آنان بر مبنای برادری، راستی، وحدت و همبستگی کامل میان مسلمانان بود.

در سده‌ی ششم هجری شیخ یحیی شهاب‌الدین سهروردی نیز، واژه «ناکجاآباد» را در این باب به کار برد. سهروردی، بهشتی آسمانی ترسیم کرد که تا حدودی از زندگی مردمان جهان بیگانه می‌نماید. لیکن در ادبیات کلاسیک، شهر نیکان نظامی - در خمسه‌ی نظامی - بی‌نظیر است که به حقیقت جلوه‌ای از قرآن و روش معصومان است. نظامی شهری ترسیم کرده که مردم آن دارای اخلاق حسنه قرآنی هستند. البته، آثار سعدی - بویره بوستان - مثنوی معنوی و دیوان لسان‌الغیب، نیز چنین است. لیکن، سخن نظامی، در این باب نظمی ویژه دارد که ذیلاً به بیان خصوصیات مردم آن شهر،

۱. Utopian Literature

۲. Abraxa

۳. یوتوپیا از تامس مور، ترجمه داریوش آشوری.

می‌پردازیم. آن گونه که خود نظامی در آغاز شرفنامه، گفته است؛ وی با سرودن مخزن الاسرار، خسرو شیرین، لیلی مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه، دنبال شهر نیکان بوده است. لیکن بعد از تجارب کافی در آخر عمر خود، بدان رسیده است. وی در این باب چنین گفت :

سوی مخزن آوردم اول بسیج که سستی نکردم در آن کار هیچ
 وزو چرب شیرینی انگیختم به شیرین و خسرو پپرداختم
 وز آنجا سراپرده بیرون زدم در عشق لیلی و مجنون زدم
 کنون بر بساط سخن پروری ز نم کوس اقبال اسکندری

در اسکندرنامه، اسکندر دو بار به کشور گشایی پرداخته است. بار اول هدف کشور گشایی دارد لیکن بار دوم با سقراط و افلاطون و ارسطو - البته همه‌ی این‌ها خیالی است و گرنه زمان سقراط با ارسطو قابل جمع نباشد -، مشورت کرده به تبلیغ پیامبری پرداخته است. نظامی در سفر دوم اسکندر، با وی همراهی می‌کند که هر دو به شهر نیکان قدم می‌گذارند.

اسکندر در این مرحله حکیمی بزرگ و پیامبری والامقام است و نظامی نیز پیری فرزانه و مجرب شده که سیر انفسی را به پایان رسانده است. تکاپوی اسکندر و نظامی بعد از رسیدن به شهر نیکان پایان می‌یابد که نه اسکندر بعد از آن دنبال کشور گشایی است نه نظامی دنبال شعر سرایی. شهر نیکان نظامی بسیار زیباست که به حقیقت تجلی اخلاق قرآن و سیره نبوی است. نظامی مدعی است که بسیار کس دنبال این شهر بودند لیکن آن را نیافتند.

از آن مرحله سوی شهری شتافت که بسیار کس جست و آن را نیافت
 اسکندر هم گوید: ما دنبال همین شهر بودیم و نمی‌یافتیم. اینک صفات مردمان آن شهر را از زبان خود نظامی نقل می‌کنیم که هم رعایت اختصار کرده باشیم هم بیان زیبایی وی را آورده باشیم :

پدید آمد آراسته منـزلـی که از دیدنش تازه شد هـر دلی
 دگرگون بد آن سرزمین را سرشت هم آب روان دید هم کار و کشت
 همه راه پر باغ و دیوار نی گله در گله کس نگهدار نی
 سکندر چو زین عبرت آگاه گشت ز خشک و ترش دست کوتاه گشت

ز باغ کسان دست دارد نگاه
گذر کرد از آن سبزه و جوی آب
چو فردوس از نعمت و خواسته
ندیدش دری ز آهن و چوب و سنگ
همه غایت اندیش و عبرت پذیر
در و قفل از جمله برخاسته
به پیش آمدنش به صدر عذر باز
زهی میزبانان مهمان نواز
چرا باید و خود را ندارید پاس
حفاظ شما را تولا به کیست؟
دعا تازه کردند بر شهریار
که هستیم ساکن در این دشت و کوه
سر مویی از راستی نگذیریم

بفرمود تا هر که بود از سپاه
چو لختی گرانیده شد در شتاب
پدیدار شد شهری آراسته
چو آمد به دروازه شهر تنگ
در آن شهر شد با تنی چند پیر
دکانها بسی یافت آراسته
مقیمان آن شهر، مردم نواز
پسرستش نمودند با صد نیاز
پرسیدشان کاین چنین بیهراس
چگونه است و این نا حفاظی ز چیست؟
بزرگان آن داد پرور دیار
چنان دل حقیقت که ما این گروه
گروهی ضعیفات دین پروریم

می بینیم که نظامی در بیت آخر، دم از دین می زند. در حالی که اسکندر یونانی هزار سال پیشتر از نظامی است. خلاصه صفات اهل شهر، ترک همه مفاسد و انجام همه نیکی هاست. کجروی ندارند، دروغ نگویند، راضی به قضای الهی هستند، دست ناتوان را گیرند، به هم کمک کنند، کس بیش از دیگران مال و ثروت ندارد، در غم و شادی هم شریکند، از دزد هراس ندارند، خود نیز دزدی نکنند، خانهها را قفل و بند نکنند و ...

خدا هم یاریگر آنان است که اگر کسی علیه آنان کاری کند، خداوند کمکشان فرماید:

گر از کشت ما کس برد خوشه‌ای رسد بر دلش تیری از گوشه‌ای

سرانجام نظامی از زبان اسکندر چنین گفت:

سکندر چو دید آن چنان رسم و راه فرو ماند سرگشته بر جایگاه

به دل گفت از این رازهای شگفت اگر زیرکی پند باید گرفت

وگر مردم اینند پس ما که ایم؟
 اگر سیرت اینست ما بر چه ایم؟
 بدان بود تا باید اینجا گذشت
 فرستادن ما به دریا و دشت
 نکرد از بنه ییاد پیغمبری
 چو دید آن چنان دین و دین پروری
 روان کرد لشکر چو دریا به دشت^۱
 از آن مملکت شادمان بازگشت

ادب عرفانی (Mystical Literature)

آثار مولوی بلخی (متوفی به سال ۶۷۲) صاحب غزلیات شمس و مثنوی معنوی، نمونه بارز عرفان اسلامی در ادب فارسی است. اگر کسی مثنوی را با دقت مطالعه کند، اعتراف خواهد کرد که مولانا درست گفت آنجا که گفت:

چون کلام الله آمد هم بر آن
 این چنین طعنه زدند آن کافران^۲
 وی به کسانی که می گویند مثنوی جلوه گاه قرآن نیست، سخت می تازد و خود را پیرو پیامبر راستین اسلام و قرآن و سنت می نامد و چنین گوید:

خـربطی ناگاه از خر خانه ای
 سر برون آورده چون طعانه ای
 کاین سخن پست است یعنی مثنوی
 قصه ی پیغمبر است و پیروی
 ای سگ طاعن تو عو عو می کنی
 طعن قرآن را برون شو می کنی^۳
 آن گاه به خود دل داری می دهد و می گوید:

پیرو پیغمبرانی ره سپر
 بانگ خلقان را همه بادی شمر
 متأسفانه با توجه به این که دامنه بحث در این جستار بسیار دراز است از شرح و بحث مبسوط معذوریم و به اختصار بسنده می کنیم که مثنوی در جهان بشریت بی نظیر است. بدین جهت بسیاری از صاحب نظران شرق و غرب آن را حماسه عرفانی نامیدند. مانند استاد دکتر زرین کوب، رنالدان نیکلسون^۴ و ...

۱. اقبال نامه، ص ۲۲۶ تا ۲۳۲.

۲. دفتر سوم مثنوی.

۳. همان.

۴. رک. سرنی از زرین کوب، تفسیر مثنوی از نیکلسون.

مثنوی مولانا تنها، عرفان تئوری و نظری نیست بلکه نوع عالی ادب تعلیمی و عملی نیز

هست. سراسر درس زندگی است که خود در این باب چنین گفت:

شرح این در آینه‌ی اعمال جو که نیابی شرح آن در گفتگو

مولانا، مسایل عرفانی و زندگی اجتماعی انسانی را ضمن قصه بیان فرمود که حدود ۲۶۴ قصه اصلی آورد و اندیشه خویش را ضمن آنها به رشته تحریر کشاند. بدین جهت گفت:

خوش‌تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

و باز هم در این باب فرمود:

ای برادر قصه چون پیمانه‌ای است و اندر آن معنی بسان دانه‌ای است

دانه‌ی معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را گر گشت نقل

به قول خود مولانا، اگر بنا باشد که مثنوی را شرح و بیانی بنویسند، بیش از بار چهل شتر باشد.

مثنوی چندان شود که چل شتر گر کشد عاجز شود از بار پر

البته، مولانا و آثارش نمونه‌ی شاخص و بارز عارف و ادب عرفانی در زبان فارسی است و گرنه صدها تن در این سرزمین در سایه قرآن بالنده شدند. چه پیش از مولانا، چونان سنایی، عطار، باباطاهر، احمد غزالی، عین‌القضاء و ... چه بعد از وی، چونان حافظ، اوحدی کرمانی، جامی، شاه نعمت‌الله ولی و ... مولانا خود بدین نکته اعتراف کرد و گفت:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم^۱

نیکلسون در وصف مثنوی گفت: این منظومه چون اقیانوس بی بن و ساحل است که هیچ حدی بر آن نتوان قایل شد. مولانا، معتقد است که مثنوی وی دکان وحدت است و غیر خدای واحد هر چیزی که دیده شود بت است.

هر دکانی راست سودایی دگر مثنوی دکان فقر است ای پسر

مثنوی ما، دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بت است^۱

ادب تعلیمی (Didactical Literature)

ادب تعلیمی، بویژه شعر تعلیمی را هدف، آموختن است. به خلاف دیگر انواع شعر که در درجه نخست، جهت لذت بردن یا تحت تأثیر قرار دادن شنوندگان است گرچه در مراحل بعد نتایج دیگر نیز دارد. بنابراین، اگر داستانی در شعر تعلیمی آورده شود یا توصیفی در آن مطرح گردد که مایه‌های غنایی در آن جلوه کند، اموری عرضی و ثانوی باشند. این‌گونه قصه‌ها با توصیف‌ها، در خدمت آموختن هستند. ماده‌ی اساسی شعر تعلیمی، اخلاق و هنر و دانش است.

فی‌الجمله. در ادبیات همه ملل دو گونه شعر تعلیمی به چشم می‌خورد: یکی آن که موضوعش، خیر و نیکی است (حوزه‌ی اخلاقیات). دو دیگر، آن که موضوع آن حقیقت و زیبایی است. ادب فارسی بویژه آثار سعدی و مثنوی مولانا، برخوردار از هر دو نوع آن باشد. شایان ذکر است که بخش عمده ادب فارسی را شعر تعلیمی تشکیل داده و سر آن نیز تأثیر عمیق اندیشه‌های اسلامی است. چه خود قرآن مجید، با ظهور خود ترویج زیبایی بود که در زیبایی معجزه و خارق‌العاده بود. پس وجود قرآن عین تبلیغ هنر بود. همچنین این کتاب آسمانی، سرچشمه همه‌گونه اخلاق و منش‌های نیک جوامع بشری است. سیره پیامبر اکرم و سایر معصومان نیز عمل به محتوای قرآن و تفسیر و بیان آن بود.

نمونه بسیار بارز و روشن شعر تعلیمی، آثار سعدی است. بویژه بوستان سعدی که مشحون از هنر و اخلاقیات جوامع بشری است. سعدی، بوستان را ده باب قرار داد که همه شئون فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و ... را در بر گرفت.

با نخست بوستان، عدالت است، سعدی، با ذکر قصه‌ها و تجربیات خود، در این باب اثبات کرد که اگر عدالت نباشد، جوامع بشری سرنگون است. این همان اندیشه قرآنی است که فرمود: ليقوم الناس بالقسط، یعنی مردم با عدالت توانند پایدار ماند (حدید/ ۲۵). سعدی، به شاه و گدا، کاسب و عالم و ... ده‌ها سخن تعلیمی در این باب گوش‌زد کرد. مثلاً به حاکمان گوید:

خدا ترس را بر رعیت گمار که معمار ملک است پرهیزکار

شهنشه که بازارگان را بخت
در خیر بر شهر و لشکر بست^۱
چو خواهی که نامت بود جاودان
مکن نام نیک بزرگان نهران
همی تا برآید به تدبیر کار
مدارای دشمن به از کارزار

دومین باب بوستان، احسان است. احسان و دست‌گیری ناتوان در فطرت بشر نهفته است. این هم آموزه‌های مستقیم قرآن است که فرمود: *أَحْسِنِ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ* یعنی نیکی کن بدانسان که خدایت نیکی کرد (قصص / ۷۷).

سعدی گوید :

چو انعام کردی مشو خود پرست
که من سرورم دیگران زیر دست^۲

باب سوم بوستان عشق است: بیان عشق در این باب، بیان گر صداقت آدمیان است که نوع عالی تعلیم در آن نهفته است. سعدی خود فرمود:

اگر یاری از خویشان دم مزین
که شرک است با یار و با خویشان
مرا با وجود تو هستی نماند
به یاد توام خودپرستی نماند^۳

باب چهارم بوستان تواضع است. تواضع و فروتنی شیوه‌ی پیامبران بویژه پیامبر اسلام بود. و بارها در قرآن مجید بدان اشارت رفت مانند: *وَ اخْفِضْ جُنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ* یعنی در برابر مؤمنان تواضع کن (حجر/ ۸۸). سعدی گفت:

بلندیت باید، تواضع گزین
که آن بام را نیست سلّم جز این

از باب مشت نمونه خروار، به همین مقدار در این بحث بسنده می‌کنیم تا بیش از این، به سخن درازی نینجامد.

ادب غنایی (Lyrical Literature)

واژه‌ی «غنایی» از ریشه غنا به معنی موسیقی، نواختن و خواندن است. این واژه در برابر

۱. باب اول بوستان.

۲. همان، با دوم.

۳. همان، باب سوم.

واژه‌ی «لیریک» فرنگی به کار رفته است. لیر، در زبان یونانی به نوعی آلت موسیقی اطلاق می‌شد که بعدها به ادبیات اروپا راه یافت.

فی‌الجمله شعر غنایی به شعری گویند که حاصل لبریزی احساسات شخصی است و محور اساسی آن «من» شاعر است. شاعر در شعر غنایی نقش پذیرنده دارد نه نقش تأثیرگذاری. این نوع شعر، برعکس شعر حماسی، دارای ماده‌ای محدود است که عبارتست از هرگونه شادی یا غم که در صورت شعر به ظهور می‌رسد.^۱

لامارتین گفت: شعر غنایی، شعری است شخصی که شاعر خویشتن خویش را موضوع آن قرار می‌دهد. البته چنان که گفته آمد، شعر غنایی، احساس شخصی است؛ به شرط آن که از کلمات «احساس» و «شخص» وسیع‌ترین معنی اراده شود.

به هر حال، شعر غنایی مربوط به دوران جوانی و پختگی جوامع بشری است که فرد خویشتن خویش را در یافته و ندهای درون خویش را می‌شنود و احساسات خود را آشکار می‌کند. وسیع‌ترین افق معنوی؛ در ادبیات فارسی مربوط به شعر غنایی است.

موضوع شعر غنایی، تقریباً همه موضوعات رایج است - جز موضوع شعر حماسی - در یک نگاه اجمالی، توان گفت: شعرهای عاشقانه، فلسفی، عرفانی، مذهبی، هجو، مدح، وصف طبیعت و ... مصادیق شعر غنایی هستند.^۲ غزل فارسی که در ادبیات فارسی حوزه بسیار وسیعی دارد، نمونه کامل شعر غنایی است. و بهترین و برجسته‌ترین نمونه آن غزلیات حافظ و سعدی است - بویژه حافظ - بی‌تردید همه غزل‌های حافظ تحت تأثیر آموزه‌های قرآن است. این مطلب را پیشتر از همه محققان خود حافظ به زبان آورد و گفت:

هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

صبح خیزی و سعادت طلبی چون حافظ

و باز هم از حافظ شنیدیم که فرمود:

قرآن زیر بخوانی با چاره روایت

عشقت رسد به فریاد گر خود به سان حافظ

۱. مجله خرد و کوشش در مقاله دکتر شفیمی کدکنی.

۲. همان.

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش^۱
 به یقین، حافظ به سیره معصوم نیز بسیار توجه دارد چه در غزلی، رسماً اعتراف کرد که در راه
 خاندان اهل بیت عصمت و طهارت قدم برداشته و از همت شاه نجف مدد جسته است:

حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان به صدق بدرقه رهت شود همت شحنه‌ی نجف^۲

غزلی ویژه در وصف قرآن سرود که مطلع آن چنین است:

آن بیک نامور که رسید از دیار دوست آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست

و غزل دیگر در وصف حضرت محمد(ص) سرود که مطلع آن چنین است:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را انیس و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد^۳

کوتاه سخن آن که در غزل‌های حافظ مسایل اجتماعی، با بیان غنایی براساس «من» گسترده و اجتماعی شاعر مطرح شده که با مباحث حکمی، عرفانی، طنز، هجو و وصف طبیعت درآمیخته و همه‌ی آنها، در یک زمینه کلی عرفانی سوق داده شده است. این شیوه نیز با پیروی از منش و کنش قرآن مجید است. اگر کسی خوب دقت کند، فهم خواهد کرد که شراب و یار حافظ - که به زبان سمبلیک و رمز سخن رانده - نیز همان است که در قرآن فرمود: و سقاہم رتہم شراباً طہوراً (دهر / ۲۱).

شایان ذکر است که مباحث فوق، در آغاز زبان فارسی از هم تمایز دارند. و با تکامل شعر فارسی، آمیزش مطالب بیشتر شد که در زبان حافظ، ایده و ایماژ چنان وحدت یافتند که تفکیک و تمایز ناممکن می‌نماید.

این بخش این جستار را نیز به همین مقدار باید بسنده کنیم که این مقاله به اطلالت انجامید و گزیری جز گریز از شرح و بحث ندیدیم.

اما بند «ج» این جستار یعنی بازگشت ادبی به معنی نوین آن، نیز به ناچار به اختصار گفته خواهد آمد و گرنه مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. بازگشت ادبی در معنی کلاسیک آن، همان بازگشت به سبک

۱. دیوان حافظ بکوشش قزوینی و غنی.

۲. همان.

۳. همان.

سعدی و حافظ و سایر بزرگان ادب است که ما را در این نوشتار با آن بازگشت کاری نیست. بازگشت ادبی به معنی نوین آن همراه با رفورمیسم دینی و ادبی مغرب زمین است. این نوع بازگشت گاه به صورت پان ایرانیستی و گاهی دیگر به صورت اصلاح خط فارسی و گاه به صورت فارسی سره‌نویسی و تازی زدایی، پدید آمد.

از سده‌ی شانزدهم میلادی (سده یازدهم هجری)، با ظهور رفورمیسم دینی در مغرب زمین توسط مارتین لوتر و همفکرانش و تحقق پروتستانتیسم در دو شاخهٔ بنیادانگاران^۱ و تجددگرایان^۲ و به دنبال آن رخ داد رنسانس و پیدایش مکتب‌های سنسوالیسم (اصالت حس) و راسیونالیسم (اصالت عقل)؛ و ظهور دئیستی^۳ و انکار ادیان آسمانی توسط دانشمندانی چون ارنست رنان فرانسوی و غیره و متزلزل شدن بسیاری از تئوری‌های سفر تکوین تورات با ظهور دانشمندانی چون لامارک و داروین، در کشورهای مشرق زمین نیز، بویژه ایران زمینهٔ تحولات اساسی فراهم آمد.

در همین راستا بود که سیدجمال اسدآبادی و شاگرد نامدارش شیخ محمد عبده - بنیان‌گذاران اتحاد اسلامی - اسلام را به سوی سکولاریزم سوق دادند و خواهان مدرنیسم اسلامی شدند. همچنین در هند، نیز سید احمدخان هندی (۱۹۸۰ م) مذهب فیزیکالیستی را (تفسیر علمی قرآن) بنیان‌گذاری کرد.

رنسانس که تفسیر جدیدی از عقل‌گرایی و پروتستانتیسم بود، در تجددگرایان و نویسندگان و شاعران ایران تأثیر بسیار گذاشت. فتحعلی آخوندزاده (سده سیزدهم هجری) که نخستین نمایشنامه‌های فارسی را نگاشت، از مکتب‌های جدید اروپا ستایش می‌کرد و می‌گفت: ایشان ظاهراً مسیحی هستند لیکن باطناً تابع عقلند. همچنین میرزا صالح شیرازی و میرزا ابوالحسن خان ایلچی، در برابر نظامات غربی حیرت‌زده بودند.

فی‌الجمله، افراد تجددخواه چونان آخوندزاده، طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی، صادق هدایت و ... در اثر دل باختگی به فرهنگ مغرب زمین، از ادبیات ایران اسلامی زده شدند و در باب آداب و رسوم ایران باستان گزافه‌گویی‌ها کردند و گفتند: کشور امشاسپندان و ایزدان را مثنی دیوان و ددان، ویران

۱. Fundamenta Lists.

۲. Modernists.

۳. Deisty.

کردند. اینان پایه‌گذاران شیوه نوین بودند و خواهان تازی زدایی از فارسی شدند.^۱ در رمان‌ها و نمایشنامه‌هایشان تا توانستند به ارزش‌های دینی تاختن گرفتند و به قول صادق هدایت، شلتاق آوردند. در این میان دو تن از بقیه تندتر و پیشتازتر بودند یعنی فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقا خان کرمانی. ذیلاً به اختصار به برخی از کارهای ادبی این دو اشارت می‌رود. تا این مقاله بیش از این به اطالت نکشد.

فتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۸ - ۱۲۸۵) که دیرینه‌ترین نمایشنامه‌ها را نوشت. وی شش نمایشنامه به رشته تحریر درآورد که در همه آنها حمله بر بنیادگرایی است. مثل نمایشنامه «حکایت ملاابراهیم خلیل کیمیاگر» که ملا ابراهیم به عنوان دروغ پرداز مطرح شده که مقصود نویسنده ابراهیم پیامبر است و حاجی نوری شاعر روشن فکر به مردم آگاهی می‌دهد. یا نمایشنامه «مسیوژوردان» که در این نمایشنامه، جهان تاریک شرق با دنیای روشن غرب مقایسه شده است. یا نمایشنامه «مرد خسیس» اثر مولیر که در آن، نویسنده به امکان سرایت انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه به دگر نقاط جهان اشارت کرده است. آخوندزاده، میرزا ملکم خان و میرزا آقا خان کرمانی - در سده سیزده هجری جزء نخستین کسانی هستند که خواهان تازی زدایی از زبان فارسی بودند در حقیقت مقصودشان اسلام زدایی بود. آنان مدعی شدند که به جای وحدت دینی می‌توان وحدت زبان را قرار داد.

ملکم خان (۱۲۴۹ - ۱۳۲۶) تشکل وحدت ملی را در تازی زدایی دانست و جزء اصول لیبرالیستی خویش قرار داد، آخوندزاده خواهان تغییر خط زبان فارسی شد و این مطلب به طور مفصل در نامه وی به میرزا یوسف خان است. وی در آن نامه به تغییر خط در روسیه اشارت کرد و در بخشی از آن چنین آورد: « پطر کبیر دید که خط قدیم روس‌ها، مانع ترقی ملت است، آن را ترک نموده با حروف لاتین خطی نو ایجاد کرد. عوام و کشیشان بر مخالفتش برخاستند و فریاد زدند که دین ما از دست خواهد رفت و دولت ما به زوال خواهد رسید. پطر کبیر به حرف حمقا اصلاً اعتنا نکرد و در عزم خود مردانه بود. دین و دولت‌شان به زوال نرسید بلکه این خط اناً فأناً رو به ترقی نهاد^۲ » آقا خان کرمانی نیز در کتاب «نامه باستان»، به عرفان و تصوف، در ادب ایرانی سخت تاختن گرفت و گفت: همه این‌ها، گدای لابلالی

۱. سیر تفکر معاصر، ج ۳، ص ۸۲ تا ۹۲.

۲. الفبای جدید ص ۲۳۹، سیر تفکر معاصر ج ۳ ص ۱۰۴.

و تبیل بیمار تولید کردند. او معتقد بود که تنها شاهنامه فردوسی اثر قابل ستایش است که ادبای فرنگی آن را می‌ستایند؛ که حبّ ملیت، جنسیت، شهامت و شجاعت را تا یک درجه در طبایع مردم ایران القا می‌کند.^۱

در پایان این جستار که با بضاعت مزجات این بنده فراهم آمد، از خوانندگان عزیز، پیشاپیش عذرخواهم و سپاس گزارم که رنج مطالعه را تحمل فرمودند. بدیهی است آنچه گفته آمد کمتر از قطره‌ای از اقیانوس بود.

کتاب‌نامه:

۱. از صبا تا نیما ، آریان‌پور ، ج ۱ ، انتشارات زوآر ، تهران.
۲. اتویبا، تامس مور ، ترجمه داریوش آشوری، انتشارات خوارزمی ، تهران.
۳. اندیشه و هنر فردوسی ، دکتر حمیدیان ، انتشارات نشر مرکز، تهران.
۴. بوستان سعدی، تصحیح و شرح دکتر یوسفی، انتشارات خوارزمی ، تهران.
۵. تاریخ ادبیات ، دکتر صفا ، ج ۱، انتشارات امیرکبیر ، تهران.
۶. تاریخ تمدن اسلام ، جرجی زیدان، ترجمه جواهر کلام ، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۷. تمدن اسلام و عرب ، گوستالوبون، ترجمه سیدهاشم حسینی، انتشارات اسلامی، تهران.
۸. تاریخ مختصر ادیان بزرگ، فلیسین شاله، ترجمه خدیار محبی، انتشارات طهوری، تهران.
۹. تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت ، انتشارات پیروز ، تهران.
۱۰. تمدن و فرهنگ ایران ، ناصرالدین شاه حسینی، انتشارات سپاهیان انقلاب ، تهران.
۱۱. تورات، کتاب دانیال نبی و کتاب دوم پادشاهان ، انتشارات انجمن نشر کتاب مقدس .
۱۲. جمهور ، افلاطون ، ترجمه فوآد روحانی ، انتشارات امیرکبیر ، تهران.
۱۳. حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا، انتشارات امیرکبیر ، تهران.
۱۴. خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم.
۱۵. خمسه نظامی ، به اهتمام وحید دستگردی ، انتشارات نشر قطره ، تهران.

۱۶. دیوان حافظ ، به اهتمام قزوینی و قاسم غنی ، انتشارات زوآر ، تهران.
۱۷. دایره المعارف فرید وجدی ، ج ۱، انتشارات دارالمعرفه ، لبنان بیروت.
۱۸. دایره المعارف فلسفی ، ترجمه عنایت‌الله رضا ، ج ۳، انتشارات امیرکبیر ، تهران.
۱۹. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۷، انتشارات مرکز دایره‌المعارف اسلامی ، تهران.
۲۰. سیر تفکر معاصر ، ج ۱ تا ۴ ، محمد مددیپور ، انتشارات تربیت ، تهران.
۲۱. شرح احوال شیخ عطار ، فروزانفر ، انتشارات امیرکبیر ، تهران.
۲۲. شاهنامه شناسی ، نخستین مجمع علمی شاهنامه ، انتشارات بنیاد شاهنامه ، تهران.
۲۳. شاهنامه فردوسی ، منوچهر مرتضوی ، انتشارات مؤسسه مطالعات فرهنگی ، تهران.
۲۴. شاهنامه با شرح و بررسی دکتر جوینی ، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۵. فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو، علامه جعفری ، انتشارات نشر فرهنگ اسلامی.
۲۶. مثنوی معنوی، به اهتمام نیکلسون ، انتشارات طلوع ، تهران.
۲۷. مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی، ترجمه آوانسیان ، انتشارات نشر نی ، تهران.
۲۸. مقاله انواع ادب ، شفیعی کدکنی. انتشارات دانشگاه شیراز (پهلوی سابق) ، شیراز.
۲۹. منطق الطیر ، شیخ عطار ، به اهتمام صادق گوهرین ، انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران.